



منطق قرآن درباره رابطه انسان با دنیا/ چرا خدا دو دل به انسان نداده است

قرآن مجید تاکید دارد که زندگی انسان منحصر به نشئه دنیا نیست، در نشئه آخرت هم حیاتی دارد، بنابراین انسان نباید هدف نهایی خود را دنیا و مادیات قرار دهد و خود را به دنیا بفروشد.

قرآن مجید تاکید دارد که زندگی انسان منحصر به نشئه دنیا نیست، در نشئه آخرت هم حیاتی دارد، بنابراین انسان نباید هدف نهایی خود را دنیا و مادیات قرار دهد و خود را به دنیا بفروشد. به گزارش خبرگزاری مهر، منطق قرآن کریم درباره دنیا و منع حصر علایق به دنیا و مادیات به سبب نوع نگرش درباره جهان و انسان است. قرآن کریم وجود را منحصر به نشئه مادی و دنیوی نمی داند و ضمن اشاره به عظمت این دنیا در درجه ای که هست، به نشئه دیگر که بسی عظیم تر و وسیع تر است قائل است و نشئه دنیا را در برابر آخرت چیزی به شمار نمی آورد.

قرآن مجید تاکید دارد که زندگانی انسان منحصر به نشئه دنیا نیست، در نشئه آخرت هم حیاتی دارد. پس قهرا انسان در نظر قرآن با اینکه از میوه های درخت همین دنیاست دامنه وجود و حیاتش تا ماورای دنیا هم گسترده شده است و بالطبع این انسان با این اهمیت نباید هدف نهایی خود را دنیا و مادیات قرار دهد و خود را به دنیا بفروشد. حضرت علی(ع) در نهج البلاغه خطبه 32 می فرماید: بد معامله ای است که خود را به دنیا بفروشی.

پس همان طوری که يك فصل از فصول جهان بینی و فلسفه قرآنی یعنی فصل توحید اجازه نمی دهد که ما با چشم بدبینی به دنیا و جهان محسوس نگاه کنیم يك فصل دیگر از فصول جهان شناسی و فلسفه قرآنی ایجاب می کند که هدف اعلی و غایت آمال انسان بالاتر از دنیا و مادیات باشد و آن فصل فصل معاد و انسان است.

گذشته از اینها يك فصل دیگر هم در اسلام هست که آن نیز ایجاب می کند که از اهمیت دادن به مادیات کاسته شود و آن فصل تربیت و اخلاق است. این قسمت را سایر مکاتب تربیتی هم قبول دارند که برای تربیت اجتماعی بشر و برای آمادگی بشر برای زندگی اجتماعی کاری باید کرد که افراد هدف و ایده آل معنوی داشته باشند و به مادیات حرص نورزند.

آتش حرص و طمع هر اندازه تیزتر بشود نه تنها موجب عمران و آبادی اجتماع که نمی شود بلکه موجب خرابی و ویرانی اجتماع هم می گردد. از نظر سعادت يك فرد هم هر چند نباید افراط کرد و مانند برخی از فلاسفه گفت که سعادت و خوشی در ترك همه چیز است، اما بدون شك طبع مستغنی و بی اعتنا یکی از شرایط اولیه سعادت است.

انسان يك سلسله عواطف و دلبستگی های طبیعی به اشیا دارد که اینها بر اساس حکمتهایی در انسان آفریده شده و همه انبیا و اولیا از این گونه عواطف بهره مند بوده اند و خداوند را بر آنها شکر می کرده اند و اینها نه قطع شدنی است و نه فرضا قطع شدنی باشد خوب است که قطع شود. اما انسان ظرفیت دیگری دارد ماورای این میل ها و عواطف و آن ظرفیت کمال مطلوب و ایده آل داشتن است. دنیا و مادیات نباید به صورت ایده آل و کمال مطلوب درآید. محبتی که مضموم است این گونه محبت است. میل ها و عواطف يك نوع استعداد است در بشر و به منزله ابزارهایی برای زندگی هستند، اما استعداد کمال مطلوب داشتن استعداد خاصی است که از عمق انسانیت و جوهر انسانیت سرچشمه می گیرد و از مختصات انسان است.

پیامبران نیامده اند میلها و عواطف را از بین ببرند و سرچشمه آنها را بخشکانند، بلکه آنها آمده اند دنیا و مادیات را از صورت کمال مطلوب خارج نمایند و خدا و آخرت را به عنوان کمال مطلوب عرضه نمایند، و در حقیقت انبیا می خواهند نگذارند که دنیا و مادیات از جایگاه طبیعی خود یعنی مورد رغبت و میل و عاطفه بودن که جایگاه طبیعی است و نوعی پیوند طبیعی میان انسان و اشیا است خارج شده و نقل مکان دهد و در آن جایگاه مقدس که قلب نامیده می شود و هسته مرکزی وجود انسان است و ظرفیت انسانی اوست و کانون کشش او به سوی لایتناهی است، بنشینند و بالطبع مانع پرواز انسان به سوی کمال لایتناهی گردند.

اینکه در آیه 4 سوره احزاب آمده "ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه؛ یعنی خداوند در اندرون کسی دو دل قرار نداده" به منظور این نیست که مردم یا باید به خدا علاقه داشته باشند یا به غیر خدا از زن و فرزند و مال و غیره. مقصود این است که مردم باید يك هدف اعلا و منتهای آرزو داشته باشند. دو چیزی که با هم جمع نمی شوند این است که منتهای آرزو خدا باشد یا مادیات دنیوی، و الا صرف علاقه به چند چیز در آن واحد خیلی واضح است که میسر است.